ما در مقاله قبلی نظرات مایکل والزر پیرامون اسلامگرایی و چپ را منتشر کردیم. برای مطالعه مقاله اصلی مایکل والزر به اینجا مراجعه کنید: اسلامگرایی و چپ. در مقاله زیر اندرو مارچ به نظرات والزر پاسخ می‌دهد. اندرو اف مارچ، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه ییل است. او نویسنده کتاب اسلام و شهروندی لیبرال: در جستجوی همپوشانی اجماع (۲۰۰۹) است، و مقالات متعددی پیرامون اندیشه سیاسی و حقوقی اسلام نگاشته است.

توجه: واژه انگلیسی Islamophobia را هم اسلام‌ستیزی و هم اسلام‌هراسی ترجمه کرده‌اند. در اینجا، از واژه اسلام‌هراسی استفاده می‌شود.

پاسخ اندرو مارچ به «اسلامگرایی و چپ»

نوشته: اندرو مارچ

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۵۰۱۵

مایکل والزر به چند نسل از تئوریسین‌های سیاسی، در مورد اهمیت تعلق و رابطه در قضاوت سیاسی آموزش داده است. اگر چه در این مقاله او مشتاق به تأکید بر این نکته است که «ازادی فکری، دموکراسی، برابری جنسیتی، و کثرت‌گرایی دینی واقعاً ارزش‌های غربی نیستند؛ آن‌ها ارزش‌های جهانشمول هستند»، ویژگی متمایز تئوری سیاسی والزر، بی‌اعتمادی او به انگیزه سیاسی مجرد و تجلیل وی از مبارزات سیاسی است که جامعه را از درون متحول می‌سازد. برای والزر، معلم اخلاق همیشه پیامبری بوده که با مردم خود،نه راجع به بهترین چیزی که انان ظرفیتش را به عنوان موجوداتی خردمند دارند، بلکه بهترین چیزی که انان خودشان در حال حاضر بدان متعهد گشته‌اند، صحبت می‌کند.

از جهتی، «اسلامگرایی و چپ» را می‌توان به عنوان تمرینی در این طرز استدلال سیاسی خواند. ما می‌توانیم در خود والزر صدای منتقدِ نگران و ناامید را بشنویم. روی سخن او به سمت هوچی‌گران فاکس نیوز یا حتی بیشتر تدارک‌چیان جنگ نژادپرستی ضد مسلمانی نیست. بلکه روی سخنش با طایفه‌ای است که او هنوز از آنِ خود می‌داند-چپ جهانی. اما بیگانگی وی از این طایفه بسیار قابل لمس‌تر است تا اتصالش. والزر چپ را مخاطب قرار می‌دهد، اما نه شریک نگرانی‌های چپ است و نه با

ریتم اخلاقی و نه احساسی آن حرکت می‌کند.

در اینجا دو جنبه از مقاله والزر در خور توجه است. اول، بنظر نمی‌رسد که والزر با قضاوت بخصوصی که توسط گروه خاصی از چپ اتخاذ شده است مخالف باشد. او چنین نمی‌پندارد که در تلاش آن‌ها برای موازنه بین منتهی‌الیه‌های مختلف-حمایت از برابری و مخالفت با امپریالیسم-بعضی از چپ‌ها واقعا در ارزیابی کافیِ یکی از آن‌ها ناموفق بوده‌اند. او معتقد است که آن‌ها (ما) با خود-فریبی عمل می‌کنیم -حداقل آن «چپگراهایی که بیشتر نگران اجتناب از اتهامات اسلام‌هراسی هستند تا محکوم کردن تعصب اسلامگرایان.» او معتقد نیست که چپگرایان واقعاً نسبت به اسلامگرایان سمپاتی دارند؛ او فقط اینطور فکر می‌کند زیرا آن‌ها نمی‌توانند دلیل مناسبی برای صحبت نکردن راجع به تهدید اسلامگرایان به شکلی که او صحبت می‌کند، داشته باشند، آن‌ها باید دارای انگیزه دیگری برای این کار باشند.

دوم، والزر چپ‌ها را متهم به این می‌کند که چنان ترسی از جلوه شدن بصورت اسلام‌هراس دارند که «انها برای توضیح حوادث جاری جهان دچار مشکل هستند»، اما تجزیه و تحلیل خود وی از حوادث جاری جهان، هم ضعیف و هم متناقض است. از سویی، او معتقد است که چپگرایان نمی‌توانند احیای دین را با برداشتِ خود جدی بگیرند (از آنجا که «چپ همواره در تشخیص قدرت دین دچار مشکل بوده است») و بنابراین نمی‌توانند اسلامگرایی را به عنوان بازگشت دشمن سنتی چپ ببینند. اما از طرف دیگر، او می‌خواهد ما را مطمئن سازد که ما نباید هراسی از «مذهب» («خودِ اسلام») بلکه از ایدئولوژی منحرف بنا، قطب، و مودودی ترس داشته باشیم. بعلاوه در حالی که او مدعی است قدرت مذهب را نسبت به دیگر چپگرایان جدی‌تر می‌گیرد، تنها پیشنهاد سیاسی او «تعیین چگونگی دفاع از حکومت سکولار در عصر <پست-سکولار> می‌باشد.»

مشکل‌تر اینکه، وی نه تنها در ارائه یک تجزیه و تحلیل غیر تکراری در مورد رشد اسلامگرایی ناموفق است-چیزی بیش از «اسلام رادیکال بازگشت ستیزه‌جویی مذهبی است»-بلکه هدف مقاله وی عملاً آن تحلیل را ناممکن می‌سازد. والزر برای ارائه یک تحلیل تاریخی، سیاسی از رشد اسلامگرایی رادیکال در کشورهای ویژه و دوران‌های خاصی، بطور تلویحی، مجبور به ارارئه دلایل و توضیحات دیگری بجز خطر اخلاقی خودِ اسلامگرایی می‌شد، و این می‌توانست بیشتر پوزشی برای اسلامگرایی محسوب گردد. اما پاسخ چپ به ظهور اسلامگرایی جهانی چگونه می‌تواند باشد، آیا مثلاً اینکه مطالعه استعمارگری، امپریالیسم، و سرمایه‌داری جهانی (کلماتی که در مقاله والزر فقط به عنوان شواهدی از شکست‌های آنالیز دیگران مطرح می‌شوند) باید فقط کوچکترین نقش را در توضیح آنچه که در جهان

می‌گذرد داشته باشند؟ آیا این واقعاً مفید است که راجع به نگرش «چپ» نسبت به اسلامگرایی بطور کلی صبحت شود، بدون آنکه بحث‌های مشخصِ چپ در مورد سوریه، ترکیه، تونس، یا ایران در نظر گرفته شوند؟ این هیچ کمکی نیست، وقتی برای هزارمین بار از ما تقاضا می‌شود که از اسیب‌های اخلاقی یک گروه از نویسندگان در غرب دچار هراس شویم، تا اینکه تمرکز را بر مبارزات خاص عدالت‌جویانه در جهان قرار دهیم.

بحث کردن با کسی که معتقد است قضاوت‌های شما، تلاش‌های فکری‌اتان، و مبارزات اخلاقی شما همه نوعی خود-فریبی است، چرا که شما دچار ترس غیر منطقیِ خوردنِ برچسبِ اسلام‌هراسی هستید- کسی که فرض می‌کند شما از هر نیرویی، هر چقدر مشمئزکننده باشد، تا جائیکه آن بر علیه امپریالسیم غربی می‌جنگد، حمایت خواهید نمود-بسیار مشکل است. من متوجه هستم که تشخیص اینکه چرا دیگران اشتباه کرده‌اند اسان‌تر است تا اینکه آن‌ها را متقاعد نمود که چطور اشتباه کرده‌اند. اما این، بجای انکه عادتِ نقد و یا عادتِ فکر کردن باشد، منطق پلمیک والزر است. در واقع، والزر کاملاً مشخص می‌کند که مقاله وی تلاشی برای سنجیدنِ کامل یک مشکل سخت با همفکرانش در جناح چپ-چگونه می‌توان به همبستگی جهانی در قرن بیست و یکم رسید؟-نیست، بلکه اظهار تمایل برای «پیوستن به مبارزه ایدئولوژیک است.»

بدتر ، اتهام اینکه هیچ‌کس به اندازه کافی محکوم نمی‌کند، اشکارا فریبکارانه است. مانند تقاضا از مسلمانان-در نهایت!-برای محکوم کردن تروریسم، برای یهودیان آمریکایی برای محکوم کردن شهرک‌های یهودی، و یا رهبران سیاه‌پوست برای ابراز انزجار از خشم داخل شهری، مقاله والزر نیز از هر دو تمایل تأیید و انتخاب رنج می‌برد. او سرخورده از برخوردبا برخی از چپگرایان است (بنظر می‌رسد، بیشتر در اینترنت) که حرف‌های درست را در وقت مناسبی نمی‌زنند، و سپس از این امر چنین استنتاج می‌کند که بطور کلی چپ در برخورد با اسلامگرایی مشکل دارد. اما چند استثناء برای فرض اولیه لازم است تا اینکه آن فرض زیر علامت سئوال برود؟ مسأله این است که هرگز هیچ حدی از شواهدِ متناقض کافی نخواهد بود. آن کسی که حرکت اول را انجام داده است همیشه می‌تواند جواب دهد، «خب، البته همیشه استثناء وجود دارد، اما من هنوز به اندازه کافی رفقایی را ندیده‌ام که اعلام کرده باشند متعصبین اسلامی دشمنان اصلی ما هستند.» این پاسخ همانقدر فریبکاری است که به طرز ناامیدکننده‌ای کوته نظرانه. ما دعوت به همان داستان‌های قدیمی از همان ادم‌هایی می‌شویم که چیزهایی را می‌گویند که بایستی مایه شرمشان باشد، اما -واقعا- چند بار ما می‌توانیم راجع به ادوارد

سعید، پاول برمن، و آیان هیرسی علی صبحت کنیم تا اینکه ما احمق بنظر برسیم؟
برای ما خیلی صادقانه‌تر جلوه می‌کند که اعلام کنیم مسأله این نیست که عده‌ای چپگرا متهم به «مماشات» با اسلامگرایان هستند بلکه ما یک اختلاف کمتر سیاه-و-سفید پیرامون قضاوت سیاسی در زمینه خاصی داریم. براحتی نمی‌توان مشکل را در عمل حل نمود اما از نظر فکری کاملاً سر راست است: ما چگونه می‌بایستی موازنه انتقاد از شیوه‌های اسلامگرایان را، با نگرانی از همنوازی با اهریمن‌نمایی هرچه گسترده‌تر مسلمانان از طرف جناح راست برقرار سازیم؟ اما حتی این سئوال از سئوال وسیع‌تر، چگونه اسلامگرایی به عنوان یک چالش برای سیاست چپ در قرن بیست و یکم ارزیابی می‌شود، مشتق می‌گردد.من به جای بر شمردن همه مواردی که چپ‌ها نجابت اخلاقی خود را در محکوم کردن اسلامگرایان به اثبات رسانیده‌اند، می‌خواهم در مورد اینکه ما چگونه می‌توانیم اسلامگرایی به عنوان یک مشکل فکری و اخلاقی برای چپ را در نظر گیریم، بحث کنم.

1

بعد اول، ملاحظه روشی است که اسلامگرایی اصولِ پسا-روشنگری چپ را به چالش کشیده و می‌تواند باعث تجدید نظر لیبرال‌های چپ در مورد تعهدات اصلی‌اشان گشته باشد. در اینجا مدل، نقد مارکس از حقوق بورژوازی در جزوه «در باره مساله یهود» است، که متن اصلی برای همه شک و تردیدهای چپِ بعد از آن در مورد حقوق رسمی، برابری حقوقی، و آزادی منفی فردی می‌باشد. البته برداشت‌های ملایم و سختگیرانه آن وجود دارند. برداشت سختگیرانه حقوق و دموکراسی پارلمانی را خیلی ساده به عنوان داستان‌های بورژوازی رد می‌کند که بیشتر سد راه برابری است تا اینکه جاده صاف کن ان باشد. برداشت ملایم‌تر ان، بیشتر به ما در موردِ خطرِ در نظر گرفتنِ دستاوردهای حقوقی، دموکراسی پارلمانی، و آزادی منفی به عنوان پیروزی نهایی به جای یک گام ضروری اولیه بسوی اشکال عمیق‌تر آزادی و همبستگی هشدار می‌دهد.

آیا چیزی شبیه این بین چپ و اسلامگرایان در حال وقوع است؟ من هیچ چپ متعهدی را ندیده‌ام که نسبت به ارزش آزادی مذهبی، برابری جنسی و عدالت اجتماعی صرفاً به خاطر آنکه اسلامگرایان آن‌ها را از زاویه دید مذهبی مورد سئوال داده‌اند، تغییر موضع داده باشد. هیچ‌کس واقعاً تردیدی ندارد که زنان ایرانی باید برای برداشتن حجاب آزاد باشند یا اینکه ختنه زنان عمل شنیعی است. هیچ‌کس

عقیده ندارد که یزدیدیان و بهائیان باید مورد آزار و اذیت یا کشتار شوند.

این درست است که برخی جهانشمول بودن بعضی از اشکال آزادی زنان را، پس از شنیدن دیدگاه‌های زنان مومن، محجبه مسلمان، زیر سئوال برده‌اند. اما اینجا نیش انتقاد کاملاً لیبرالی است: آن بر اساس ازادی، استقلال و خود-نمایندگی زنانِ مورد بحث است-و نه (آن طور که مؤمنین خودشان ادعا می‌کنند) بر پایه اصولِ مستقلِ مذهبی- که تضادِ شدید بین آزادی و دین را مورد سئوال قرار می‌ر دهد. این نیز واقعیت دارد که عده‌ای در جناح چپ در مورد عملی بودنِ مفاهیم سخت سکولاریستی اروپایی در کشورهای اسلامی اظهار شک و تردید نموده‌اند. اما اینجا انگیزه آن دموکراتیک است: آن بر پایه ازادی، استقلال، و خود-نمایندگی مردمانِ مورد بحث است که جهانشمولی یکی از اشکال سکولاریسم مورد سئوال قرار می‌گیرد.

در واقع، این طرز فکر کردن پیرامون سیاست در کشورهای اسلامی، بی‌پرده در تئوری سیاسی والزر وجود دارد: جوامع سیاسی مسئول توسعه اصول، اعمال، و تعهدات خود در مبارزه داخلی هستند، و انها فقط مکان قابل تعویضی برای اِعمالِ عدالت افضل، یک تجسم اولیه از عدالت محسوب نمی‌شوند. بسیاری از چپگرایان، وفادار به این روحیه، درمی‌یابند که پیشرفت عدالت اجتماعی باید از طریق مبارزات محلی موجود رشد نماید. آدم می‌تواند امیدوار باشد که والزر خودش این طرز اجرای تحلیل سیاسی وابسته بقراین را ارجگذاری کند، تا اینکه صرفاً بدنبالِ ستایشِ گروه کوچک «سکولاریست‌های خوب» باشد.

2

در حالی که والزر، شکاف بین چپ، بین آن‌هایی که به اصول چپ وفادارند و آن‌هایی که نیستند، را مطرح می‌کند، من پیشنهاد می‌کنم که درواقع اختلاف نظر حول بعدِ دوم تفکر سیاسی است. این بعد بر پایه قضاوت ما پیرامون این است که به کدام وحشت و بی‌عدالتی در جهان بایستی اولویت داده شود. والزر معتقد است که اولویت باید به وحشتِ ناشی از اسلامگرایی داده شود. اما به احتمال زیاد، یک فرد چپگرا که مقاله والزر را می‌خواند اینگونه پاسخ می‌دهد، «من خبر نداشتم که انتقاد از اسلامگرایی چیزی است که درست در این مقطع زمانی در جهان کم باشد. آیا قدرتمداران -در

واشینگتن، مسکو، قاهره- واقعاً منتظر فشار چپ هستند تا نهایتاً اقدامی در مورد اسلامگرایان انجام دهند؟» من به سهم خود شک دارم که مورخان آینده وقتی به عقب به دوره بین ۲۰۰۱ و ۲۰۱۴ نگاه می‌کنند، آن را به خاطر فرهنگ مماشات‌گرایانه، عذرخواهانه، و معذرت‌جویانه نسبت به تروریسم اسلامی بیاد اورند.

جنگ علیه خشونت اسلامگرایی خودش را ابقا می‌کند. کمی گیج‌کننده است که در برابر این خشونت عظیم دولتی بر علیه اسلامگرایان بخوانیم که اولویت ما در جناح چپ لیبرال باید «نام بردن از متعصبین به عنوان دشمنان ما باشد.» در عوض ، آیا نباید واکنشِ چپ ارائه الترناتیوهای بیشتر امیدوارکننده، الهام‌بخش، و ستودنی نسبت به جنگ جاری باشد؟ معنی چپ چیست اگر ما نتوایم چنین کاری کنیم؟

مسلما، این گزینه‌ها نایاب هستند. و به هیچ وجه واضح نیست کسانی که برای عدالت، برابری، و دموکراسی در کشورهای مسلمان (و دیگر کشورهای پسااستعماری) تلاش می‌کنند، خواهان کمک غربی‌ها در تدارکاتشان باشند. در عوض، انان به کمک ما در مهار دخالت قدرتِ غربی قطعا غیر-چپگرا در کشورهایشان نیاز دارند. والزر نیز درست به اندازه دیگر چپگرایان از این موضوع آگاه است. من متوسل به تعصبات و احساسات نخواهم شد که حسن نیت او را در مذمت امپریالیسم مورد سئوال قرار دهم. من اعتقاد دارم که او آن را محکوم می‌کند. اما این سئوال را خواهم کرد: آیا کسانی مثل ما که در غرب زندگی می‌کنیم، رأی می‌دهیم، و در غرب مالیات می‌پردازیم، تصمیم گرفته‌ایم که مهمترین چیزی که ما می‌توانیم انجام دهیم، تمرکز روی جنایات جاری خودمان و تأثیرات خطرناک آن در خارج است، ما چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که این قضاوت غلط است؟ آیا این انتخاب بخوبی منعکس کننده سنت انتقادی چپ -که ترس و وحشت از جنایات ما را کور نکند-نیست؟ و علاوه بر این، آیا این منعکس کننده بالاترین آرمان تئوری سیاسی والزری-مبارزه در درون جامعه خود در جهت دستیابی به عالی‌ترین ارمان‌های اخلاقی-نیست؟

در حال حاضر، دستگاه‌های نظامی، سیاسی، و رسانه‌ای با همیاری یکدیگر، کارشان را برای تبدیل اسلامگرایان به دشمنان-و اجساد-به خوبی انجام می‌دهند. من در عوض تأکید می‌کنم که ما باید به این واقعیت افتخار کنیم که یک بخش از حوزه عمومی غرب مصمم است این موضوع را مورد سئوال قرار دهد.

بعد سوم، بعد اشمیتی[کارل اشمیت] است: چه کسی دشمن من است؟ والزر در این معنا در مقاله خود به طرز گستاخانه‌ای، «سیاسی» است. او می‌گوید «ما باید به وضوح از متعصبین به عنوان دشمنان خود نام ببریم و خود را متعهد به مبارزه فکری با آن‌ها نمائیم.» این به نظر من کمی قهرمانی کاذب است. من می‌دانم که نوشتن در باره موضع گرفتن بر علیه قتل مرتدان، مثله کردن اندام تناسلی، و ربودن دختران مدرسه‌ای رضایت‌بخش است. اما چه کسی شک دارد که ما بر علیه این‌ها نیستیم؟ چه نوع شجاعت اخلاقی لازم است که ما این حرف‌ها را در غرب بزنیم؟ و ما از چه جنگ‌هایی اجتناب می‌کنیم اگر این تنها جنگی است که ارزش مبارزه دارد؟

آنچه که در نهایت آشکار می‌گردد این است که، والزر نه فقط در مورد آن صحبتی نمی‌کند، بلکه علاقه زیادی، به سیاست در جهان واقعیِ مسلمین ندارد. این چپگرایان در کشورهای مسلمان نیستند که در مقابله با اسلامگرایی شکست می‌خورند و این مبارزه آن‌ها نیست که او واقعاً بدان اهمیت می‌دهد (علیرغم رجوع وی به گروه زنان تحت قوانین مسلمانی). این یک سئوال تنگ‌نظرانه است که چه کسی هیرسی علی را به گرمی پذیرفت و یا نپذیرفت، چه کسی یادداشت‌های درست در وبلاگ نوشت و یا دادخواست‌های مناسبی را امضا کرد. با وجود همه تلاش‌هایم، نمی‌توانم راجع به این موضوع برانگیخته نشوم.

چه اتفاقی می‌افتد اگر ما عزت نفس خود را به کنار نهاده و سؤالات سخت سیاسی در مورد اینکه برای پیشروی اهداف سیاسی چپ لیبرال در جهان امروز به چه نیاز داریم (سؤال را در پرانتز قرار می‌دهم برای ما در آن سوی شمال در مورد اینکه برای پیشبرد آن اهداف از مراکش تا اندونزی بیاندیشیم، چقدر برای ما ارزش دارد)؟ فقط چهار سال قبل ما می‌گفتیم بایستی امید خود را بر موج ایجاد دموکراسی که از تونس، قاهره، و دمشق صادر می‌شد، بنهیم. هیچ‌کس نمی‌گوید که هم اکنون سوریه و عراق در حال سوختن هستند، مصر در یک پانتومیم سبک دهه ۱۹۶۰ بسر می‌برد، و تندروهای ایرانی بیش از هر زمان دیگری کنترل اوضاع را در دست دارند. (حتی تونس ، در زمان نوشتن، به نظر می‌رسد که ازادانه رأی به ضد انقلاب می‌دهد.) در نتیجه ایا ما امید خود را دوباره بر پروژه گسترشِ حقوق بشر از طریق دستگاه‌های حقوقی بین‌المللی همراه با پشتیبانی از سازمان‌های غیر دولتی محلی قرار می‌دهیم؟ من جنبش بین‌المللی حقوق بشر را تحقیر نمی‌کنم، انطور که امروز عده‌ای از

چپ‌ها می‌کنند (و والزر در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ می‌تواند کرده باشد). اما من انتظار ظهور پیروزی‌های بسیاری در آینده نزدیک در کشورهای مسلمان را ندارم.

من پاسخ بهتری برای این سئوال ندارم-اما والزر هم ندارد. من انتظار ندارم که او از چشم‌انداز یک خیزش جهانی از طرف توده انبوه حذف شده که توسط کسانی چون ژیژک، بادیو، هارت و نگری عنوان می‌شود، پشتیبانی نماید. در بسیاری از کشورهای مسلمان، دست یازیدن به چنین قیامی بیشتر شکل جهادگرایی بین‌المللی بخود می‌گیرد تا اینکه انقلابی مساوات طلبانه. اما من فکر می‌کنم این صادقانه است که گفته شود ناامیدی والزر نسبت به چپگرایانی که نمی‌خواهند فقط جنگ فکری با متعصبین اسلامی را اعلام نمایند، علامت بسیاری از چیزهایی است که هیچ ربطی به جبنِ اخلاقی آن چپگرایان ندارد.

این علامتِ فقدانِ داشتن جواب و فقدان قدرت است. من نمی‌دانم چگونه می‌توان از گرم شدن زمین جلوگیری نمود؛ من نمی‌دانم چگونه می‌توان روند گسترش نابرابری و الیگارشی جهانی را معکوس نمود؛ من نمی‌دانم آیا من باید امیدم برای پیشرفت در قرن بیست و یکم را بر مبارزات مترقیانه در درون دولت‌های ملی قرار دهم یا بر نوعی انقلاب دگرگون‌کننده؛ من نمی‌دانم که انقلاب تکنولوژیکی معاصر خوب است یا بد. در مقابل این، والزر به ما کم و بیش این را ارائه می‌دهد: «اما من می‌دانم که من از اسلامگرایان متنفرم و ابایی از استفاده قلمم بر علیه انان ندارم.»

همیشه اسان‌تر این است که بر جرائمی که دیگران بر علیه تو مرتکب می‌شوند تمرکز کنی تا اینکه بر آنچه که خودت مرتکب می‌شوی، یا اینکه تشویق به انجامش می‌کنی. همیشه اسان‌تر این است که غرابت اخلاقی دیگران ، و نیات خوب خود را بزرگ جلوه دهی. عدم سقوط به خودشیفتگیِ اخلاقیِ ناسیونالیستی و خود دوستی قومی نیاز به تلاش‌های عظیمی دارد، اما دستاورد ارزشمندی است. این کار سختی است که بی‌رحمانه احساسات عاطفی خود از انزجار را، در دادگاه دیدگاه تاریخی قرار دهی. اما من باور دارم که این میل، بهترین سنت سیاست چپ و لیبرال است که چپگرایان را در قضاوتشان از اسلامگرایان متأثر می‌کند-نه نسبی‌گرایی اخلاقی و وحشتِ ترسو از اتهامِ اسلام‌هراسی.

و بله، من از گردن‌زدن‌ها، اعدام‌های دسته‌جمعی، فروش دختران یزیدی به برده‌دارن منزجر هستم، و من عمیقاً امیدوارم که دولت اسلامی و همدستانشان شکست بخورند؛ اما من همچنین از استفاده

دولت خود از اورانیوم رقیق شده در عراق، شکنجه گسترده بازداشت‌شدگان، و استقرار یک دستگاه کنترل غیر مسئول نیز متنفر هستم. این غیر انسانی است که خودسردانه در جای خود نشسته و نظاره‌گر مرگ در هر دو سو باشی، مثل اینکه جهادیون مجوز کشتن همان اندازه از افرادی را بر روی زمین داشته باشند، که ما از طریق هوا کشته‌ایم، اما همانطور که والزر می‌نویسد، «تشخیص اینکه بزرگترین خطرات کجا قرار دارند، سخت نیست». اما این حداقل چیزی است که ما از خودمان می‌توانیم انتظار داشته باشیم که بخاطر سپاریم اگر فردی در ایالات متحده زندگی می‌کند، آنگاه احتمالاً باید بسیار وحشت از اِعمال خشونت بنام خودش داشته باشد تا اینکه بر علیه‌اش. برای هر شخص جدی، پشتیبانی از برابری جهانی و مخالفت با خشونت امپریالیستی غربی نباید از نظر فکری به معنی داشتن چند توپ در هوا باشد. والزر ممکن است حق داشته باشد که برای عده‌ای در چپ موازنه این امر سخت باشد، و از آزادی و برابری فقط برای اینکه وزارت خارجه از آن‌ها این را می‌طلبد، پشتیبانی می‌کنند. اما از آنجا که من مایکل والزر را فقط معلم خود تلقی نمی‌کنم، بلکه همچنین متحد خود می‌شمرم، من دوست دارم که او همانقدر نگران خشونت امپریالیستی و واقعیت موجود جوامع اسلامی باشد ،که نگران متعصبین اسلامی است.

. اندرو اف مارچ، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه ییل است. او نویسنده کتاب اسلام و شهروندی لیبرال: در جستجوی همپوشانی اجماع (۲۰۰۹) است، و مقالات متعددی پیرامون اندیشه سیاسی و حقوقی اسلام نگاشته است.

مایکل والزر پاسخ می‌دهد

اندرو مارچ چندین بار در این نوشته عنوان می‌کند، من چپگرایانی را که مورد انتقاد قرار داده‌ام متهم به «عمل کردن بر پایه خود-فریبی» نموده‌ام(جمله او). من مقاله خود را تابحال چند بار بازخوانی کرده‌ام و نمی‌توانم چیزی در مورد خود-فریبی پیدا کنم. این اختراع مارچ است. من فکر می‌کنم که بسیاری از چپگرایان کله‌شق، ساده‌لوح، سیاست‌پسند گو بوده، و از متهم شدن به اسلام‌هراسی واهمه

دارند. اما من هیچ‌کس را به خود-فریبی متهم نکرده و نمی‌کنم. البته، یک استثناء وجود دارد: چابلوسی مارچ از من در آغاز و پایان پاسخ خود قطعاً نمونه‌ای از خود-فریبی است. اما در بقیه مقاله، او استدلات خود را مطرح می‌کند و من تلاش خواهم نمود آن‌ها را در حد سزاوار مورد توجه قرار دهم.

من در اینجا چهار دلیل را می‌توانم برشمرم، همراه با برخی قطعات پر آب و تاب استادانه («دادگاه دیدگاه تاریخی») که من نادیده می‌گیرم. اولین دلیل این است که من تلاشی برای توضیح ظهور اسلامگرایی در مکان‌های ویژه به دلایلی ویژه نکردم-در واقع، دلایل بسیار ویژه‌ای نبود؛ این لیست دلایل وی می‌باشد: «استعمار، امپریالیسم، و سرمایه‌داری جهانی». او در مورد نکته اول حق دارد: من در مقاله‌ام، «سوریه، ترکیه، تونس، یا ایران»-و یا بسیاری از کشورهای دیگر را مورد بحث قرار ندادم. من اسلام را به عنوان یک جنبش بین‌المللی در نظر گرفتم. هیچ شکی نیست که آن در هر جایی ظهور کند شکل بخصوصی (همانطور که در مقاله گفتم) بخود می‌گیرد، اما همپوشانی مذهبی زیادی وجود دارد، و گروه‌هایی چون دولت اسلامی می‌توانند جنگجویان خود را از سرتاسر جهانِ مسلمان-و همچنین غرب-جذب کنند. هر توضیحی برای این موفقیتِ فوق‌العاده کلی‌بافی می‌شود.

و اما در مورد استعمار، امپریالیسم، سرمایه‌داری جهانی چه می‌توان گفت؟ مشکل اینجاست که اینها علل هر چیزی که اتفاق می‌افتد و یا می‌تواند بیفتد، هستند. یک قیام چپگرایانه را مطمئناً می‌توان با ارجاع به این سه توضیح داد. همینطور یک قیام راستگرایانه ناسیونالیستی. مارچ می‌خواهد یک قیام مذهبی رادیکال را به همین طریق توضیح دهد؛ او مرا بخاطر اختصاص دادن «فقط کوچکترین نقش ممکن» به این عوامل محکوم می‌کند. ادعای واقعی من این است که این عوامل یک دلیلِ مشخص برای متعصبین مذهبی بدست نمی‌دهد. چرا الهیات اسلامی چنین کشش بزرگی دارد ولی ایدئولوژی مارکسیستی ندارد؟ مطمئناً بایستی دلایل فرهنگی و درون-دینی برای این کشش وجود داشته باشد. من این دلایل را در مقاله خود باز نکردم؛ من فقط نویسندگانی را مورد انتقاد قرار دادم که وانمود می‌کنند این دلایل وجود ندارند. من کتابی در دست تهیه دارم که در طی چند ماه آینده منتشر می‌شود، آنجا این کاوش صورت می‌گیرد: *پارادوکس ازادی: انقلاب سکولار و ضدانقلاب مذهبی*.

بحث دوم این است که چرا من چپ واقعی را مورد خطاب قرار نداده و با آن‌ها درگیر نشدم. «چند بار ما می‌توانیم راجع به ادوارد سعید.... صحبت کنیم، تا اینکه ما احمق بنظر برسیم؟» مارچ و دوستانش هیچ چیز مشترکی با افرادی «چون ژیژک، بدیو، هارت، یا نگری» ندارند. سرخوردگی من فقط مربوط به «ان دسته از چپ‌هایی است که [من] برخورد داشته‌ام (اینطور بنظر می‌رسد، عمدتا در اینترنت).» بیا وببین، من با اندرو مارچ در اینترنت برخورد کردم. اتفاقات زیادی« در اینترنت» رخ می‌دهد، و من

نمی‌توانم بفهمم که چگونه یک چپگرای امروزی پیشنهاد می‌کند که من در جای دیگری به جستجو بپردازم. در هر حال، من بیش از یک دوجین از نویسندگان چپگرا را مورد خطاب قرار دادم که بسیاری از انان کتاب می‌نویسند-و بسیار بیشتر از من و مارچ کتاب می‌فروشند. من راجع به بخش بسیار مهمی (نه همه انان) همان طوری که واقعاً هست، نوشتم.

دلیل سوم مارچ آن دلیلی است که او بنظر می‌رسد به آن بیش از همه مقید است چرا که وی انرا چند بار تکرار می‌کند: «جنگ علیه خشونت اسلامگرایی خودش را ابقا می‌کند.» او این را کمی «گیج‌کننده» می‌یابد که در برابر «خشونت عظیم دولتی بر علیه اسلامگرایان»، من درخواست یک جنگ فکری بر علیه انان را می‌نمایم. او فکر می‌کند که من در عوض باید بر علیه این خشونت گسترده بوده و در پی «الترناتیوهای الهام‌بخش و ستودنی برای این جنگ موجود» باشم. (او هیچ الترناتیو الهام‌بخشی را مطرح نمی‌کند.) مارچ ممکن است آگاه نباشد که چقدر این دلیل برای کسی به سن و سال من آشناست-هر چند که اگر من واقعاً «معلم» او می‌بودم، همانطور که او می‌گوید من هستم، او این امر را می‌دانست. دقیقاً این استدلالی که او بدان متوسل می‌شود، بارها، و بارها بر علیه چپگرایی ضد کمونیستی دیسنت در سال‌های اولیه آن مطرح می‌شد. [والزر یکی از ویرایشگران مجله دیسنت، و معروف به طرفداری از سوسیال دمکراسی است] . ایالات متحده و متحدین غربی‌اش در انموقع بر علیه کمونیسم اتحاد شوروی بسیج شده بودند. آیا آن‌ها واقعاً به فشار چپگرایان برای «اقدامی» بر علیه کمونیسم احتیاج داشتند؟ نباید ما «که در غرب زندگی می‌کنیم، رأی می‌دهیم، و مالیات می‌پردازیم» بر «جرائم جاری خود و تأثیرات خطرناک آن در خارج» متمرکز شویم؟

درواقع سر دبیران دیسنت چیزهای زیادی در باره جرائم آمریکا در خارج گفته‌اند(و هنوز می‌گویند)، اما آن‌ها همچنین به اخلاق و سلامت سیاسی چپ علاقه داشتند. آن‌ها فکر نمی‌کردند کسانی که مدافع و یا هوادار جنایات استالینی بودند، هیچ‌گاه بتوانند نیرویی برای دموکراسی محسوب شوند. و آن‌ها حق داشتند، بسیاری از مدافعان و هوادارانش، به دفاع و یا هواداری از دیکتاتورهای جهان سوم، که خود را ضد امپریالیست می‌خواندند و از تروریست‌هایی که خود را ازادکننده می‌نامیدند-و اکنون از متعصبین اسلامگرا- ادامه دادند.

اما مارچ یکی از انان نبود-این چهارمین دلیل وی می‌باشد. او «از گردن‌زدن‌ها، اعدام‌های دسته‌جمعی، فروش دختران یزیدی به برده‌داران منزجر» است-و دوستانش نیز. «چه کسی شک دارد که ما بر علیه این چیزها هستیم؟» او بنظر نمی‌رسد متوجه این موضوع باشد که من شکاک نیستم؛ من موافق هستم که مثل هر فرد دیگری این منزجرکننده است. اما من در پی یک روش

سیاسی بیان این انزجار هستم، و مارچ مؤکداً این کار را نمی‌کند. او اشکارا به اندازه من یک فرد متعهد سیاسی است. هر چند که، او با وجود این «انزجار»، از دست و پنجه نرم کردن با جرائم اسلامگرایی سر باز می‌زند؛ او درگیر جرائم امریکاست. او می‌گوید، همیشه اسانتر آن است که بر جرائمی که دیگران مرتکب شده‌اند متمرکز شوی« تا اینکه جرائمی که خود مرتکب شده‌ای و یا تشویق می‌کنی.» مارس افتخار می‌کند که راه آسان را انتخاب نمی‌کند.

اما آدم می‌تواند در مورد قدرت سیاسی و یا اخلاقی انزجار وی شگفت زده شود. آمریکا که او بشدت مورد عتاب قرار می‌دهد، در حال حاضر تنها نیرویی است که بطور مؤثر مخالف و یا حداقل از قدرت‌گیری دولت اسلامی جلوگیری می‌کند و در نتیجه، مانع سر زدن و اعدام‌های دسته‌جمعی و فروش دختران یزیدی است. البته، من یک قیام سکولار، یک مبارزه صرفاً محلی، بر علیه دولت اسلامی و هر گروه اسلامی دیگر را ترجیح می‌دهم. من مشتاقانه از لیبرال‌ها، سوسیال‌دمکرات‌ها، و فمنیست‌ها در کشورهای مسلمان پشتیبانی می‌کنم. مارس وانمود به حمایت از تعهد دیرینه من به تمامیت جوامع خاص و اهمیت کار از درون می‌کند. او ظاهراً می‌خواهد استدلال کند که این تعهد نیازمند آن است که فعالان چپ منتظر بمانند تا قربانیان متعصبین اسلامی به دفاع از خود بپردازند.

اما حمایت وی از دلایل سیاسی من کاملاً گزینشی است، من یک انترناسیولیست قدیمی هستم، و طی سال‌های طولانی از یک سیاست مداخله‌گرانه قوی در موارد افراطی-و اعدام‌های دسته‌جمعی و اسارت حتی در دنیای ترسناکِ ما، مفرط است- حمایت کرده‌ام. آن‌ها نیاز به چیزی بیش از انزجار دارند؛ آن‌ها نیاز به یک پاسخ سیاسی دارند.. و چپ باید بطور فعالانه در دفاع از چنین واکنشی و در صحبت راجع به عوامل ان، روش‌های ان، و محدودیت‌های آن شرکت کند.

مارس این تعهد را رد، و دعوت من برای پیوستن به جنگ فکری را مسخره می‌کند. دلیل او برای رد و مسخره کردن ان، «فقدان پاسخ و فقدان قدرت ماست». او معتقد است، بجز فعالیت سیاسی در میهن، کار بیشتری نمی‌توان کرد. من امیدوارم که مارچ در اینجا فقط از طرف خودش صحبت بکند. آن کسانی از ما که همچنان خود را متعهد به برخی از برداشت‌های پروژه روشنگری می‌دانند، کار فراوانی دارند. ولتر نوشت، «خرافات جهان را در شعله آتش قرار می‌دهد، و فلسفه شعله‌های آتش را خاموش می‌نماید.»

در نهایت، من می‌خواهم چیزی در مورد جدی‌ترین اتهامی که مارچ مرا بدان متهم می‌کند، بگویم- اینکه من شریک «نگرانی‌های» چپ نبوده یا با «ریتم اخلاقی و عاطفی» چپ حرکت نمی‌کنم. من خارج از خط هستم. البته، چپ‌های زیادی وجود دارند، و یکی از آن‌ها متعلق به من است؛ یکی از ان‌ها چپ

دیسنت است، جایی که ما همیشه با ریتم طبل خودمان گام برمی‌داریم. من البته با چپ مـارچ گـام بـر نمی‌دارم و سال‌های سال این چنین بوده است.

مایکل والزر ویرایشگر بازنشسته دیسنت است.

برگرفته از نشریه انلاین دیسنت، زمستان ۲۰۱۵ .

Andrew F. March, Islamism and the Left: An Exchange, Dissent, Winter 2015